

## نقد رئالیستی اجتماع در بافت تغزلی

### غزل مینیمال و گفتار

#### نیلوفر مسیح

چکیده: با توجه به اینکه عمده ویژگی واقع گرایی، توصیف انسان به صورت موجود اجتماعی است و به عبارت دیگر جستجوی ریشه‌ی رفتار آدمی در شرایط اجتماعی می باشد؛ بنابراین صفات نیک و بد را ذاتی انسان نمی‌پندارد. بلکه آن را محصول جامعه می‌شمارند. لذا از این منظر صداهایی موجود در غزل که مخاطب را به گفتگو فرا می‌خواند یکی از ویژگی‌های غزل گفتار و مینی مال به شمار می‌آید، غزل‌های اجتماعی در شعر آذربیک منتقدانه و زیرکانه به نقد رفتارهای اخلاقی\_ اجتماعی و نقد صفات شخصی و حتی نهادهای اجتماعی پرداخته است. لذا آذربیک شاعری منتقد و تیز بین است که غالباً در نقد گاه پیکان را به سمت شخص و فرد در اجتماع گرفته و گاه به سمت خود اجتماع می‌گیرد. در این مقاله نگارنده بر آن است تا برای نخستین بار، به این پرسش پاسخ دهد که عناصر رئالیستی تا چه حد در اشعار آذربیک بازتاب یافته است؟ و آیا می‌توان شعر او را نقد رئالیستی اجتماع در بافت تغزلی دانست؟ نویسندگان این پژوهش، ضمن استفاده از منابع معتبر رئالیسم، اصول (رئالیسم) را معرفی می‌کنند، و اشعار آذربیک را بر مبنای اصول رئالیسم محور نقد و بررسی قرار می‌دهند.

کلید واژه‌ها: رئالیسم، اجتماع، غزل گفتار، غزل مینیمال، آرش آذربیک.

مقدمه:

مکتب رئالیسم از جمله مکتب‌های ادبی بنیادین و تاثیر گذار است جهان است که مکتبی عینی و بیرونی است، و بر واقعیت‌های جامعه تاکید می‌کند. اگر چه رئالیسم را در معنای عام نمی‌توان محدود به زمانی خاص کرد، اما به عنوان مکتب ادبی ویژه‌ای که پس از رومانتیک‌ها پدیدار شد و چارچوب دقیق آن به وسیله‌ی محققان ادبی ترسیم گشت؛ به اوایل قرن نوزدهم باز می‌گردد. ادبیات ایران نیز تا پیش از دوره‌ی مشروطه متعلق به اقشار خاص و منحصر به فرد اجتماع

بود. و با واقعیت های اجتماعی پیوند چندانی نداشت. اما در شعر معاصر، تحولی در نگرش شاعران و نویسندگان ایجاد می گردد. و ادبیات به طور کلی تحت تاثیر تحولات اجتماعی فرهنگی و سیاسی جامعه قرار می گیرد. شعر نیز به عنوان بخش بزرگ و مهم ادبیات ایران نباید از این تاثیر بی نصیب بماند. (رزاق پور و نوش آبادی، ۱۳۹۲: ۶۷-۹۳) آرش آذرپیک آگاهانه یا ناخودآگاهانه با جهان اطرافش ارتباط بی واسطه برقرار کرده و شعرش از آن تاثیر پذیرفته است. در واقع آذرپیک با فراروی از شعر تغزلی به سمت نقد رئالیستی اجتماع، در اشعارشبه جنس سومی رسیده است که در نهایت وجود انسان و اجتماع در شعرش برجسته شده است.

هدف رئالیسم جستجو و بیان کیفیات واقعی هرچیز و روابط درونی ما بین پدیده و دیگر پدیده هاست. ادبیات رئالیستی موجودات طبیعی و اجتماعی را به عنوان موجودات منفرد و جدا مورد مطالعه قرار نمی دهد، بلکه به آنها به مانند حلقه های زنجیر بی پایان عمل و عکس العمل رفتار می کند. (حسینی، ۱۳۶۶: ج ۱: ۱۵۸)

مهمترین خصوصیت اثر رئالیستی توصیف انسان به صورت موجود اجتماعی است؛ به عبارت دیگر رئالیسم ریشه ی رفتار آدمی را در شرایط اجتماعی زمان جستجو می کند. (پرهام، ۱۳۶۰: ۴۶) اصول مکتب رئالیسم عبارتند از:

۱\_ کشف و بیان واقعیت، ۲\_ توجه به محیط اجتماعی و تحلیل اجتماعی ۳\_ پرهیز از هر گونه توجه به تاریخ به عنوان زمینه ای برای آگاهی، ۴\_ مشاهده ی دقیق و تشریح جزئیات، ۵\_ توجه به سرزمین های واقعی خود و دیگران، ۶\_ جستجوی آینده، ۷\_ معمولی بودن قهرمان در روایت، ۸\_ توجه به عینیت مانند تماشگر، ۹\_ بیان روابط علی و معلولی در پدیده های اجتماعی.

رئالیسم هنگمی پا به عرصه ی ادبیات و شعر گذاشت که افراد جامعه به ضرورت شناخت نیروهای موثر در عملکرد مکانیسم اجتماعی پی بردند. و این شناخت برای وظیفه های لازم شمرده شد. (رافائل، ۱۳۵۷: ۱۲) رئالیسم به شاخه های مختلفی تقسیم می شود که عبارتند از: رئالیسم اجتماعی، انتقادی، خام، جادویی و ...

و این نوشتار در پی آن است تا رئالیسم اجتماعی و انتقادی را در شعر آرش آذرپیک بررسی و تجزیه و تحلیل نماید. از مهمترین مشخصه های رئالیسم اجتماعی، توجه به انسان و مشکلات او در جامعه است: چرا که « اهمیت رئالیسم اجتماعی در ادبیات جهان، این است که در آن

انسان میتواند بر موانع ترقی اجتماع چیره شود. و جامعه عادلانه بر شالوده ی منطقی پدید آورد.  
( ساچکوف، ۱۳۶۲: ۲۴۹ )

رئالیسم انتقادی در عصر مشروطه با تغییر نگاه ایرانی ها به واقعیت زندگی وارد ایران شد. در واقع سالهای ۱۲۷۵\_ ۱۳۰۰ ش عصر جایگزینی سرمایه داری شهری فردگرا به جای پدر سالاری زمین دار است. با شکل گیری طبقه ی بورژوا و رشته طبقات شهری، به تدریج مفاهیمی به نام، حق حاکمیت، آزادی، انتقاد از حکومت و نقد خرافات و ارزش های سنتی پدیدار شد... ( فتوحی، ۱۳۸۵: ۲ ) نیکلای چرنیسفسکی اعتقاد داشت: « چگونه می توان فرد را به دلیل خطایی سرزنش کرد که تقصیر آن بر عهده ی جامعه است؟ محکوم کردن پدیده های زندگی به معنای نفی و انتقاد از کس یا چیز مشخصی نیست، بلکه هدف از آن پی بردن به کنه ی فضایی است که فرد در آن قرار دارد. باید بررسی کرد چه مجموعه ای از اوضاع زندگی برای اقدامات نیک مساعد است و چه مجموعه ای مساعد نیست. ( گورالنیک، ۱۹۹۱: ۳۲ ) بنابراین رئالیسم انتقادی دو هدف اصلی را دنبال می کند: نخست تلاش برای بیداری مردم از وضع موجود و ستم برخاسته از روابط اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی؛ و دوم، ایجاد روحیه ی آشوب و انقلابی در مردم و در هم شکستن ظروف کنونی جامعه. ( ساچکوف، ۱۳۶۲: ۲۱۵\_ ۳۲۲ )

نگاهی گذرا به اشعار آرش آذرپیک:

آرش آذرپیک از جمله شاعران معاصر است که همه او را با «غزل مینیمال» و « غزل گفتار» می شناسند. و از نسل اول غزلسرایان پسا سیمین می باشد. که در دهه هفتاد به حلقه ی سیمین راه یافت. او از نخستین پیروان وزن جدید در غزل سیمین به شمار می رود که در مجموعه اش، با بسامد فراوان \_ بیش از نصف اشعارش \_ از اوزان سیمینی بهره برده است. و می توان گفت از لحاظ محتوا و وزن یکی از پایدارترین و وفادارترین شاگردان سیمین به شمار می رود. که خود از لحاظ فرم و محتوا و نزدیکی زبان شعر به دکلماسیون طبیعی کلام صاحب سبک و نگرش خاص خود است. از آذرپیک تا به زمان اکنون دو مجموعه غزل می توان نام برد. آذرپیک همانند غزل سرایان پسا سیمین، تغزل و نگاه رئالیستی به انسان و طبیعت را به عنوان هسته ی اشعارش قرار داده، منتها چاشنی انتقاد نسبت به معضلات اجتماعی و اخلاقی را نیز به آن افزوده است. در دفتر « لیلیا زانا» با معرفی غزل مینیمال سبک خاص خود را در فرم و محتوای غزل ارائه می دهد. کلامش مبتنی بر روایت و داستانک های کوتاه مینی مالیستی واضح، شفاف و ساده می

نمایاند، که مبتنی بر دیالوگ است و زبان فاخر را به خدمت گرفته است. و اغلب اشعار روایت دیالوگ محور است، وسعی دارد که زبان شعرش را به زبان گفتار نزدیک کند. دومین مجموعه او « دوشیزه به عشق باز می گردد» نیز با محتوایی اجتماعی و دیالوگ محور که خود این نوع سرایش را « غزل گفتار فاخرانه» می نامد؛ بر خلاف غزل گفتار عامیانه و محاوره ای از کلمات شکسته و واژگان محاوره استفاده نکرده است. و آرایه های ادبی و ترکیبات شاعرانه در آنها به حداقل ممکن کاهش یافته است. زیرا نزدیک شدن به دکلماسیون طبیعی کلام، آرایه ها و عناصر و تصاویر پیچیده شعر سنتی را تاب نمی آورد.

### جلوه های رئالیسم اجتماعی در اشعار آرش آذرپیک:

رئالیسم\_ اعمم از اجتماعی یا انتقادی\_ بیشتر در داستان نویسی مطرح است تا شاعری، و به همین جهت بیشتر نوشته ها و تحقیقات نویسندگان ایرانی پیرامون این مکتب ادبی در داستانهای معاصر فارسی است. (عباسی و عبدی، ۱۳۹۴: ۹۲) شعر آذرپیک به لحاظ هم افزایی با مکتب مینیمالیسم و داستان مینی مال از خصوصیات رئالیستی برخوردار است. و از مضامینی که در شعر آذرپیک مورد توجه قرار گرفته است، به شرح زیر اشاره می کنیم:

الف) توجه به کار، کارگر، قهرمانان کار و حرفه و رنجبران:

توجه به کار و کارگر و فقر در اجتماع درونمایه شعر رئالیستی اجتماعی است و آذرپیک با توجه به ارتباط بی واسطه با اجتماع و اقشار کارگر و نگاه انسان مدارانه اش به دگر سوژه ها، رنج آدمی را به تصویر می کشد. و به همین خاطر بسامد توجه به فقر و مسائل اجتماعی از جمله مشکلات زنان کارگرو فقیر و حتی معضل ناتوانی مردان در اداره ی زندگی در اشعارش از بسامد بالایی برخوردار است.

کودک ماهیگیر، کنج آن قایق پیر

پی یک لقمه ی نان، تک و تنها می رفت

کودک ماهیگیر، تور خود را انداخت

چشمهایش با تور، ته دریا می رفت

و غروب آن روز، یک زن تنها دید

لاشه ی قایق پیر، قعر شنها می رفت

( آذربیک، ۱۳۸۳: ۵ )

دخترک می نالیدبغض کرده \_ بی روح

« آه مامان سرد است! آه بابا نان نیست؟! »

باد بر خود پیچید گوش یک سایه شنید

آنکه دستش خالی ست بینتان انسان نیست؟

(همان:۶)

ببین نماد مباحات ماست، این شمشیر

که یادگار گران مایه نیاکان است

ببین که در دل پولادیش \_ حماسه ترین

تبارنامه ما \_ تا همیشه \_ پنهان است

آهای مرد! چه می گویی از اصالت خویش

که سفره خالی و طفل گرسنه بی جان است.

( همان:۱۵ )

آذربیک در ابیات فوق به بیان روایت زندگی پر رنج و مشقت ماهیگیر و کودکش که در پی کسب لقمه ای نان راهی دریا شده اند، بیان زندگی متکی بر روایت کودکی که از پدر و مادر تقاضای آب و نان می کند، و دیالوگ های مردی جنگاور را بیان می کند که در نهایت مجبور به

فروش شمشیر که نماد جنگاوری است و در دام فقر گرفتار آمده می پردازد و تصاویر رئالیستی را در این غزل ها مبتنی بر دیالوگ بین کاراکتر ها ارائه می دهد.

تکه ای نان اگر نمی دادند، کودکش از گرسنگی می مرد

«آب! نان!» زن به خاطرش، تنها قطره قطره، خودش را خورد

دوست، بیگانه، خویش، همسایه، هیچ کس جز خدا پناهنش نیست

بعد از آن کوچ ناگهان دیگر، کسی او را به جا نمی آورد

طفل بیمار، آخرین کبریت، گیسوان را برید و آتش زد

آه مادر فدای تو و باز، عمر خود را به روی سینه فشرد

□□□

سر سجاده، چشم در چشمش، کودک نیمه جان، که یکباره

بال در بال آسمان و زمین، چادرش را به باد سپرد. (همان: ۳۹)

در این غزل نیز فقر و غم نان مادری را وادار به آتش زدن گیسوانش می کند که در معنای مجازی فروختن تن خود استو به معضل تن فروشی زنان فقیر برای ادامه زندگی اشاره می کند. که زن در این غزل چاره ای جز آن نمی یابد.

(ب) دعوت به انقلاب:

در شعر آذریک توجه شخص بیشتر به انقلاب درونی است. و اغلب در اشعارش قهرمان داستان در پی راهی برای برون رفت از معضلات اجتماعی و فردی است. که در غزل بچه ماهی، بچه ماهی تمثیلی از انسان در جهان است که برای برون رفت از آن، خودش را به تور می سپارد؛ و تور تمثیلی از پذیرفتن راه های غلط و وسوسه های فردی و اجتماعی است که در نهایت ماهی طعمه ی این وسوسه ها شده و در آتش انتخاب غلط خود گرفتار آمده و طعمه ی حریق می شود.

راز این پرده ی مشبک چیست؟!

بچه ماهی به تور می نگریست

راستی این فرشته ی ما نیست؟

پدر و مادر مرا هم برد

تا به کی مثل لاک پشتی پیر  
روز و شب، یکنواخت باید زیست  
می روم از حصار این تکرار  
تا به آنجا که آسمان آبی ست  
می روم اوج را، ولی باید  
سخت بر حال لاک پشت گریست  
ساعتی بعد، آن سوی برکه  
رقص آتش، غروب یک ماهی ست

( همان: ۱۱ )

در غزل « شاهزاده ی قصر قصه ها » نیز تلویحا شاعر از قهرمانی نام می برد که بالا خره « با  
وقار\_ بی قرار می زند به آب »  
در طلسم باستان مانده ایم و باز  
پهلوان این دیار می زند به آب.

( همان: ۲۴ )

(ج) نگرش ایدئولوژیک:

نگرش ایدئولوژیک در غزل آذرپیک همان طور که گفته بیشتر تابع انقلاب درونی و روانی فرد در  
اجتماع است تا انقلاب در اجتماع که فرد از آن تابعیت کند. لذا در غزل شماره ی « ۳۸ » مجموعه  
« دوشیزه به عشق باز می گردد » در مورد تقابل عقل و عشق و انقلاب عشق و در نهایت پیروزی  
عشق بر عقل به زیبایی تصاویری زیبا ارائه شده است.

عقل یعنی تمامی انسان / عقل یعنی طلوع بی پایان

فیلسوف اینچنین نوشت و گفت / « عشق یعنی توهم و هذیان »

□□

چارده پله ماه بالا رفت / سوی قصری در آسمان پنهان

□

« به زمین می روی، به این مقصد، در لباس زنی بلند و جوان »

□□

فیلسوف از کنار زن رد شد/ قلبش افتاد بر زمین یک آن

که به خود آمد از خودش گم شد/ دو نفر خیس بوسه در باران...

( آذربیک، ۱۳۹۷: ۱۶۷\_۱۶۸ )

و یا در غزل « ۲۴ » در همان مجموعه « اصل تناروح » را بیان می کند که در آن تن و روح را در هم افزایی با هم می بیند و مانند دکارتیزین ها و پست مدرنیست ها معتقد به جدایی روح از تن نمی باشد. در واقع این غزل با استفاده از جهان سنت، مدرن و پست مدرن در پی اثبات هم افزایی تن و روح است. که در بیت آخر علاوه بر نگاه عرفا و صوفیه که به روح معتقدند به اصل تناروح که ایدئولوژی مطرح در این غزل است ، صحنه می گذارد.

« انسان تناروح است! » این حرف خدا بود

« انسان تناروح است! » این تنها صدا بود

انسان نه معنا داشت، نه معنا گریزی

وقتی که روح من و تو جدا بود

« گفتم! » چرا با تن؟! « ولی باور نداری

روحی که بی تن بود، بی چون و چرا بود

می رفتم و با رفتنم همراه اما

می گفتم و از حرفهایم نا رضا بود

□

یک شب که روح از تن جدا شد، ناگهان دید

پایان او مرگ تمام ماجرا بود. ( آذربیک، ۱۳۹۷: ۱۴۰\_۱۴۱ )

(د) توجه به مبارزان: شعر آذربیک در چندین غزل، ضمن بیان وقایع، چون تاریخ نگاری بر مکان ها و حوادث و نام های حقیقی تکیه دارد. از جمله می توان به غزل « ایکاروس » اشاره کرد که روایت ایکاروس برای به دست آوردن شعله های خورشید را بیان می کند.

اسب شیههها ی کشید و باز پیش می رود



باد هم به گرد چار نعل او نمی رسد

می رود و موج نور چشم های من، در آن

سرعت شراره خیز او شکسته می شود. ( همان: ۱۰۵)

در غزل « میرزاده ی عشقی » نیز به داستان چگونگی مرگ میرزاده که روزنامه نگار، نویسنده، و نمایش دوره ی مشروطیت و مدیر نشریه ی قرن بیستم بود؛ و به دستور رئیس اداره ی تأمینات نظمیه وقت ترور شد. به زیبایی بیان و به تصویر کشیده شده است.

یک جوان، شور، آتش و فریاد

شاعر واژه های بی پروا

باز هم می نویسد از توفان

از شب تلخ وحشت و یغما

از نم گونه های یک کودک

از غم دست خالی بابا

و در نهایت با مرگ میرزاده، غزل نیز پایان می یابد.

ناگهان چارپایه می افتد

سایه را دار می کشد بالا ( همان: ۱۰۶)

و یا در غزل « ۱۷ » با عنوان « احمد شاه مسعود » به گونه ای به زندگی احمد شاه مسعود اشاره می کند، احمد شاه مسعود وزیر دفاع پیشین افغانستان بود. و در جنگ های شوروی و جنگ های داخلی افغانستان نقش مهمی داشت. و بر اثر انفجار انتحاری دو هراس افکن مضمون به ارتباط با شبکه ی القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، در خواجه بها الدین ولایت تغار افغانستان کشته شد. پیش از این دولیت افغانستان به او لقب قهرمان ملی داده بود.

یک خاک پر آشوب متن داستانش

زن های برق پوش افغان واژگانش

شاخه به شاخه هر کجا گل می نویسد  
قطره به قطره می چکد خون از میانش

بر اوج سرخ داستان از خود رها شد

ناگاه مثل تیر آرش از کمانش

و این قلم یکباره تنها می گذارد

این متن پر آشوب را بی قهرمانش. (همان: ۱۲۷)

ذ) جستجوی آینده: یکی امتیازات شعر آذریک از لحاظ محتوا روح عشق و امیدواری است. که در اشعار او دیده می شود. و با خوانش آنها در دل خواننده امید و عشق جان می گیرد، در زمانه ای که انواع عدم عدالت اجتماعی و فقر و فساد بی داد می کند. آذریک در این شرایط، از آینده ای روشن، و وجود متعالی، و تلاش برای فائق آمدن بر نگرش های زن محورانه و مرد محورانه برای فراروی به سمت جنس سوم و نور و حقیقت یاد می کند. در غزل « ۲۱ » با عنوان « نیروانا » \_ که غزلی با ایدئولوژی جنس سوم گرایانه است. زن که شاه بانوی دربار است، از محدودیت هایی که جنسیت اش برای او به ارمغان آورده و اجتماع از پس آن به زن می نگرد به تنگ آمده، می گوید:

[ عیش و نوش حرمسرا ] « آخر

بوسعت بودنم ؟ » « فقط همینجا » (همان: ۳۴)

و پاسخش محدود می شود به همان کنش های جنسیت زنانه که در یک حرمسرا رقم می خورد. اما او در جستجوی آینده ای روشن و به دور از نگاه جنسیت زده و خفقان و استبدادی که هویت و فردیت اش را رقم می زند از خط قرمز های جامعه اش عبور می کند.

شهر ممنوعه را ورق زد: « آه!

ماه در اوج ها نوشته مرا

تا خودم را رها شوم، بروم

تا فراسوی آسمان ها، تا...» ( همان: ۱۳۵ )

و در نهایت زن با پناه بردن به طبیعت و زندگی محقرانه در دامان طبیعت بر استبداد و خفقان  
دربار و نگاه جنسیت زده ای که او را در فعالیت های غریزی محدود می کرد، غلبه می کند. و به  
رهایی و خود واقعیش می رسد.

کلبه

یک شیر رام

جنگل ماه

یک زن نی لبک زن تنها ( همان )

غزل « ۲۳ » از « مجموعه ی دوشیزه به عشق باز می گردد.» نیز با رویکردی جنس وم گرایانه و  
جستجوی آینده بیانگر روایت فردی ست که از روزمره گی و زندگی روزنامه وار به تنگ آمده و  
در جستجوی پاکی درونی و زلالی حقیقی بر می آید.

در خودم شیشه می شوم امشب

و تو را روز بعد منتظرم

خبر تو اگر بسوزد باز

در غم خود مچاله ای اما ( همان: ۱۳۸ )

و روزمره گی های زندگی را به خبرهای سوخته روزنامه ها تشبیه می کند، که روز بعد منتشر  
می شوند و سوخته اند.

در غم آفتاب می سوزد

خانه ی ماه می شود جگرم

ذات من وحی منزل است تو را

چه بخواهی و چه نخواهی، باز

روزی از روز های خوب خداست

نامی از روز بعد اگر ببرم. ( همان: ۱۳۸ )

و در نهایت دست از زندگی روزنامه وار و خبر شدن برای دیگران بر می دارد.

صفحه صفحه ورق زدمریال در تو

جای من نیست پس برو دیگر

من خبر نیستم که می گویی:

« مدتی ست از توو بی خبرم » ( همان )

( تلاش برای بیداری مردم از وضع موجود: در غزل « در آغوش باد»، « شاهزاده ی قصر قصه ها»، « لیلا زانا» و « یک تابلو» از مجموعه « لیلا زانا» و غزل های ۳۵، ۳۲، ۲۵، شاعر درصدد بیان اموری است تا با بیان آن امور، اذهان عمومی را بیدار و متوجه ظلم و رفتارهای ناشایست کند.

تا که شب یک \_ دو لحظه خوابش برد

ناگهان شهر دل به ماه سپرد

آی! بی آفتاب تا کی، باز

می توان روی دست خود پژمرد

یا طلوعی دوباره باید داشت

یا در آغوش باد ماند و مرد

□□

سایه ها آمدند و حرف ماه

مثل سیلی به گوش هاشان خورد

باز، آنقدر کوچکش کردند

باد، یکباره با خود او را برد ( آذریک، ۱۳۸۳: ۲۷)

در این غزل نیز به بیداری اجتماع اشاره شده است، اما با دیدگاهی انتقادی جامعه ای را به تصویر می کشد که پس از کمرنگ شدن شب و سیاهی، شهر دل به روشنی ماه می سپارد و بیداری اتفاق می افتد. اما سایه ها که در غزل آذریک یکی از نمادهایی است که در اغلب آثار او تکرار شده است و به صورت تیپیک صدایی در متن است. و از شخصیت ففراروی کرده است. ماه و روشنی و نور و بیداری را تحقیر می کند، تا بدانجا که ماه را باد با خود می برد. در شاهزاده ی شهر قصه ها نیز، همه جا را شب فرا گرفته استو تک سوار آمده ی نبرد و غلبه بر شب می شود.

### جلوه های رئالیسم انتقادی در اشعار آرش آذریک

(۱) انتقاد از نگرش های فمینیستی: فمینیسم که در لغت به « اعتقاد به تساوی زن و مرد» ترجمه شده، حرکتی اجتماعی است که طی ۲۰۰ سال گذشته در اروپا و آمریکای شمالی تکامل یافت. و سپس به جنبشی جهانی مبدل شد.

در واقع فیمینیسم، به مکتبی گفته می شود که خواهان برابری زنان و مردان به لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، و.. باشد و برای کسب این تساوی، خواهان تغییرات در قوانین و فرم های اجتماعی باشد. (رحمتی، ۱۳۷۷: ۲۵۶) و فرو دست بودن زنان را قابل چون و چرا و مخالفت می داند و این مخالفت مستلزم بررسی انتقادی موقعیت کنونی و گذشته زنان و چالش با ایدئولوژی مردسالارانه ی حاکم است که فرو دستی زنان را طبیعی و اجتناب ناپذیر جلوه می دهد.» ( نجم عراقی، ۱۳۸۱: ۲۳۱)

آرش آذریک غزل سرای نوآور در محتوا، مسیر پر سنگلاخ برای ارائه ی موضوعات تازه در غزل در فرم و بیان گفتاری طی کرده است. آذریک برای اینکه دیدگاههای جنس سوم گرایه خود را به شعر منتقل کند، ناگذیر است، ابعاد افراطی، انحطاطی، انحصاری دیدگاههای فمینیستی، مردسالاری و حتی فرزند سالاری و انواع معضلات اجتماعی را به نقد بکشد و این ابعاد را به تصویر بکشد. از جمله ابعاد افراطی، انحصاری، انحطاطی فمینیسم در شعر آذریک زیر آمده است.

دارا همیشه صفر و سارا همیشه بیست!؟

باید به حال و روز تو خندید یا گریست؟

شبگرد نیستی که بگویم؛ « برو، بخواب!»

سرباز نیستی که بگویم: «بدو، بایست!»  
در شعر من فرشته ی عشقی ولی بین  
امروز آنچه از تو به جا مانده، مانکنی ست  
پشت هزار شیشه در خود شکسته، وای!  
آخر چگونه می شود این گونه زیست  
□□

در باز می شود و تو لبخند می شوی  
اما نگاه تو... نه! شبیه گذشته نیست  
صبح مرا مجاله ی خود کن ولی بدان

بی من غروب منتظر توست feminist (آذرپیک ، ۱۳۹۷: ۱۲۸)

این غزل حکایت زن هایی را به تصویر می کشد، که از زنانگی و تنانگی خود واسطه ای ساخته اند و در جامعه سرمایه داری امروز تبدیل به مانکن و شیء ی تزئینی شده اند. در غزل « ۲۶ » از مجموعه « دوشیزه به عشق باز می گردد » زن سالاری در خانواده به بوته ی نقد گذاشته شده است. که به تصاویری غم انگیز در متن ختم می شود.

روی کاناپه ی قدیمی، باز  
نازگل در خودش فرو رفته  
« خانم! آقا... » « برو رهایم کن  
یا بگو مرده یا بگو رفته »  
« خانم آقا هنوز پشت در است! »

« حرف او را زن... » و بغض شکست. (همان: ۱۴۴)

در این غزل افراط و انحصار پرایی در رفتارهای خودخواهانه ی زن فمینیست به شدت مورد نقد قرار گرفته است. و پایان سیاه غزل نتیجه ی افراط و انحصار طلبی در دیدگاههای فمینیستی را به مخاطب نشان می دهد.

« آمدی؟! » « آمدم بگویم صبح  
ناز تو یخ زد و خودش را مرد »  
نازگل تا که خواست دید که وای!

بستر آماده است و او رفته. ( همان: ۱۴۵)

(۲) انتقاد از نگرش های مرد سالارانه: مرد سالاری نوعی سیستم اجتماعی است که اساس مدیریت و رهبری آن بر عهده ی یک یا چند مرد است، در این سیستم اجتماعی، پدر یا بزرگترین جنس مذکر سرپرست خانواده است. (oxford dictionary of national , 2018, biography, oxford university press.)

و اغلب مرد بر جان و جسم و... زن حق حاکمیت دارد. آذریک در اشعارش بسیاری از رفتارهای و نگرش های مرد سالارانه اش را در جهت نیل به اصل جنس سوم متعالی و وجود گرایانه مورد انتقاد قرار می دهد. از جمله در مجموعه « لیلا زانا» در غزل « سارا» ناموس پرستی مردان و حق حاکمیت مردان بر جسم و جان زنان و سنگسار زنان، و در « بارش پروانه ها»، به نقد بالهوسی مردان و فساد در اجتماع، و در « سایه ی پشت پرده» نقد فساد در اجتماع، و در « آب و نان» به نقد مردانی می پردازد که در کمین زنان مستمند و فقیرند. در « داستان محرمانه» نیز به انتقاد سرپوش گذاشتن بر روی برخی رفتارهای اجتماعی برای حفظ آبرو که پدیده ای مرد سالارانه است اشاره می شود. در « رابعه» به نقد ناموس پرستی و مظلومیت زن در جامعه ای با ذهنیت مرد سالارانه می پردازد.

الف) نقد سنت ( از طرف جامعه مرد سالار در جامعه)

ناگهان دید در مقابل خود/ خانه اش را که بوی شب می داد

در آن باز/ پنجره، تاریک / مرد پا در حیاط خانه نهاد

□□□

مرد یکباره از غزل خط خورد / قلم از دست زن افتاد

سایه ی پشت پرده وارد شد.... ( آذریک، ۱۳۸۳: ۸)

ب) نقد ناموس پرستی:

مرگ باید، که ناگهان نبرد

آبروی قبیله ی ما را

□□□

شب و طغیان یک تعصب کور

مسلخ یک فرشته ی تنها ( همان: ۱۴)

(ج) نقد بوالهوسی مردان:

یک صبح ابری، کوچه آماج هجوم باد

یکباره عاشق خاک شد، به پای او افتاد

.

.

شب رقص ماه و سایه ها\_ یک خانه آنسوتر

عاشق به پای یک گل نا آشنا افتاد ( همان: ۱۷)

سر سجاده، چشم در چشمش، کودک نیمه جان، که یکباره

بال در بال آسمانو زمین، چادرش را به دست باد سپرد ( همان: ۳۹)

(د) نقد جامعه ای با ذهنیت مردانه:

های! انگار باز آن رقص، ماه کاباره های عشق آباد

وای! آتش گرفتی و دیدی آنکه رد شد\_ شبیه رابعه بود

نه! خودش بود\_ تو فرار شدی، سالها سوختی، که یکباره

این خبر قامت تو را لرزاند( همه ی حرفهام شایعه بود) ( همان: ۴۳)

در مجموعه دوشیزه به عشق باز می گردد نیز به نقد رفتارها و قوانین مرد سالارانه در

اجتماع در چندین غزل: شماره ی ۱۴، ۱۵، ۲۷، و ... به طور مستقیم می پردازد

(الف) نقد بوالهوسی:

زن گریه می کند که چرا دارد این چنین



بی آنکه خود بخواهد آغوش می شود ( آذریک، ۱۳۹۷: ۱۲۰)

در امتداد شب، زن تنها، پیاده رو

نه راه پیش دارد، نه راه پس

هی قطره قطره در خود فریاد می زند:

« حتی ستاره نیز فراموش می شود. ( همان: ۱۲۱)

ب) نقد اقتدار حاکمیت مرد بر جان و تن زن زنان و نقد قوانین اجتماعی:

بر جنون این غزل / یک خلیفه در من است

« نام تو! نشست و گفت / « شهرزاد » « راز تو؟

رقص؟ » « نه! » « ترانه!؟ » « نه! » / « پس؟ » « قصه گفتن است! »

( همان: ۱۲۲ )

ج) نقد شیئیت زن در جهان مرد:

مرد از خیال واهمه دارد / در چشم او هر آنچه که زیباست

باید شبیه لذت آغوش / در زندگی به کار بیاید

این مرد سایه ی پدر اوست / سنگین تر از غروب ولی زن

از کودکی نشسته که عشقش / یکباره بی گذار بیاید.

یک روز انتظار سر آمد / آمد همان که منتظرش بود

هر صبح می رود به همان جا / تا او سر قرار بیاید

« امشب عروس خلوت من باش! » / زن ناگهان شکست که باید

قربانی هوس بشود یا ... / با مرد خود کنار بیاید

□□

زن

پرتگاه

آخر این راه ( همان: ۱۴۶\_۱۴۷)

خانه در ساعت چهارصبح / سایه ی عاشقانه ی خورشید  
آفتاب آمد و در آغوشش / ماه را عاشقانه می رقصید  
ماه و خورشید هم پیاله ی هم / مثل من و تو کنج این خانه  
حرف من که تمام شد در خود / گرم شد قامت مرا پوشید  
ساعت پنج آمد و گوشی / ناگهان زنگ خورد، تا برداشت  
روحم انگار از نفس افتاده / یخ شد و موج قامت لرزید  
ماه یکباره محو شد، خورشید/ از سر کوه بر زمین افتاد  
آنچنان که غبار خون او / بر سر و روی آسمان پاشید  
« پس چرا می روی؟ » نگاهم کرد: / « عشق دیگر غزل نمی خواهد  
سیم تن مرغ آشیان کسی ست / که به او سیم بیشتر بخشید ( همان: ۱۶۵)

تاریخ مانده است در آن جنگ تن به تن  
شمشیر در مقابل سکه چرا شکست؟  
یک باره تا سپاه به خود آمد آه ! دید  
سرباز پیر بیعت سردار را شکست

( همان: ۱۵۹)

منابع:

آذرپیک، آرش ( ۱۳۸۳) لیلا زانا ( دختر اسطوره های سرزمین من، قم ،  
آذرپیک آرش ( ۱۳۹۷)، دوشیزه به عشق باز می گردد، کرمانشاه، دیباچه  
پرهام، سیروس ( ۱۳۶۲) رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، تهران، آگاه

عباسی، محمود و عبدی، محمد رضا ( ۱۳۹۴ ) جلوه های رئالیسم در اشعار سیاوش کسرایی،  
دهمین همایش بین المللی ترویج زبان و ادب فارسی  
رزاق پور ، مرتضی، نوش آبادی ، سمیه ( ۱۳۹۲ ) رئالیسم در اشعار لاهوتی، پژوهش های نقد  
ادبی و سبک شناسی، شماره ی ۴